

۱۹ جون ۲۰۱۳

## بخش ۲ (پایانی)

بعد از حمله امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء به افغانستان نخستین تظاهرات پرشکوه در تورنتو بر پا گردید. افغان هائی که در این تظاهرات نقش فعال گرفته بودند: کبیر توخی، میرویس محمودی، (ع) [ برادر زاده زنده یاد عبدالرحمن محمودی ] یک جوان از ملیت نجیب و زحمتکش هزاره (ذ) [ هوادار به اصطلاح «حزب م. ل. م. افغانستان» ]. این سه تن در صف اول تظاهرات قرار گرفته بودند. یک تن از اعضای [ حزب م. ل. م. ایران ] رفیق (ک) و رفیق افغانش " هوادار" [ به اصطلاح «حزب م. ل. م. افغانستان» ] .

زمانی که صفوف به هم فشردۀ تظاهر کنندگان خشمگین می خواستند در یک سرک که از پیش روی عمارت کنسولگری امریکا به جانب جنوب امتداد داشت توقف نمایند، گارد ضربۀ نقابدار و مسلح مانع توقف تظاهرات کنندگان گردیدند. تظاهرات کنندگان در امتداد سرک حرکت کردند تا به نزدیک عمارت CTV رسیدند و در آنجا توقف کردند. از میان جمع انگشت شمار افغانها صرفاً دو تن، یعنی میرویس ودان محمودی و (ذ) [ این جوان سنگین و با وقار هوادار به اصطلاح «حزب م. ل. م. افغانستان» ] که یک بار برای باز دید و پرسش های سیاسی از این قلم مهمان ما شده بود [ بر بلندی برآمدند. هردو یکی بعد دیگر به زبان فصیح انگلیسی به تقبیح تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان پرداختند که با کف زدن های ممتد، پرشور و لهله تظاهرات کنندگان بدرقه شدند. در پی آن کاندائی ها و عمدتاً از سایر ملیت های آسیائی به سخنرانی پرداختند.

بلی خوانندگان گرامی، در شرایطی که امپریالیزم با قربان کردن دو برج بلندش در نیویارک کف بر دهان آورده با اندکترین اشتباه و سوء ظن افراد و اشخاص را به بهانه های مختلف گرفتار نموده به زیر شکنجه می کشید؛ در شرایطی که عمدتاً مهاجران آسیائی مقیم کشور های امریکای شمالی کمتر می کوشیدند در راه، در سرک و در پارک های شهر جمع شده با هم دیگر سخن بزنند، یا با همدیگر تماس تلفونی بر قرار نمایند؛ در بدترین جوی اختناق از مجموع باشندگان تورنتو فقط و فقط همین چند تن معدود افغان های مقیم این شهر (که در بالا از آنها نام برده شد) خطر هر گونه برخورد و رویا روئی با پولیس تا دندان مسلح ضد شورش را پذیرفته در تظاهرات اشتراک فعال نمودند.

در نشستی که قرار بود حزب کمونیست ایران (م. ل. م.) در یکی از تالار های شهر بزرگ تورنتو برگزار نماید؛ یک رفیق ایرانی عضو این حزب در تورنتو [ که با هم تماس داشته و در اکثر مراسم، تظاهرات، سخنرانی ها و گرد هم آئی های این حزب؛ حتا در دورترین نقاط شهر بزرگ تورنتو شخصاً (گاهی هم با همسر مبارز و دلیرم رحیمه) اشتراک می نمودم؛ از من خواست، تا در محفل آنها به سمت سخنران اشتراک

نمایم . با کمال میل پذیرفتم . از آن رفیق خواستم در صورتی که مشکلی نباشد ، می خواهم به عوض من ، رفیق میرویس ودان محمودی در آن تالار سخنرانی نماید . این رفیق مؤدب و مهربان با خسروئی پذیرفت . زمانی که موضوع سخنرانی را با رفیق میرویس در میان گذاشتم ، وی در وهله اول مخالف این امر بود . بعد از این که به سخنانم با دقت گوش داد ، نظرش را تغییر داده آمادگی اش را اعلام داشت .

تالار بزرگ و پر شکوه ، شمار زیاد از علاقه مندان از طیف های مختلف چپ ایرانی را در خود جای داده بود . چند تن سخنران دیگر از جمله دو زوج که هر دو به سمت استاد در یونورستی تورنتو - تا هم اکنون - تدریس می نمایند، هم شامل سخنرانان بودند . سخنرانان هر یک در محوطه بلندتر از سطح زمین تالار برآمده به چوکی های شان نشستند . زمانی که نوبت سخنرانی به رفیق محمودی رسید ، وی پیرامون مسایل افغانستان و اشغال آن توسط سوسیال امپریالیزم شوری سخنرانی پرشوری نمود که با کف زدن های حضار بدرقه گردید . در بخشی از صحبتش ابراز داشت که چگونه در جریان تظاهرات در قسمتی از شهر کابل ، یک سرباز متجاوز شوروی را که در جیب نظامی نشسته بود به " آن جهان " فرستاد . این گپ سبب اعتراض حزب کمونیست کارگری ایران گردید .

### در پایان این مختصر پرداختن به یکی دو نکته دیگر را لازم می دانم .

رفیق میرویس جوانی است پرشور ، پر انرژی که کمبود پدر مرحومش را مامای مهربان و مبارزش زنده یاد موسی جان [ همانطوری که در بالا هم اشاره رفت از جمله نوجوانانی بود که در گرد و گرد تظاهرات شعله جاوید نفس پخته کرده و به ثمر رسیده بود ] پر نموده ، مانند پدر بسیار مهربان مسؤولیت تعلیم و تربیه وی را متقبل گردید . موسی جان از اهالی شمالی بود با زنده یاد اسطوره مبارزه و مقاومت ( مجید ) پیوند مبارزاتی و رفیقانه داشت . هراز گاهی که زنده یاد مجید به منزل زنده یاد موسی می آمد ، میرویس را که در آن ایام حدود ده - یازده سال داشت مورد تفقد و نوازش قرار می داد .

از تقریباً بیست سال بدینسو که ما در تورنتو اقامت داریم ، در هیچ شرایطی رفیق میرویس از مبارزه به ضد ارتجاع حاکم در کشور و سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم و اجیرانش دست نکشیده است . در این مدت ، برخوردش همواره با دشمنان کشور، به خصوص با خلقی پرچمی و خادی ها قاطع و بی امان بوده است . در پارک ها و تفریحگاه های تورنتو و یا در محافل و مجالس ؛ خلقی و پرچمی - به ویژه خادی هائی را که وی می شناخت - کوشیده اند از قرب و جوارش دور باشند ، چه رسد به این که خود را در مرکز دیدش قرار دهند .

خاطره ای در همین مورد در ذهنم تداعی گردید :

در پارک خارج تورنتو ، روز رخصتی ( تعطیل ) را با میرویس ، خانم محترم و مادر زنده یادش سپری می کردیم . آقای وحید قاسمی که تازه با رفقایش در جای دورتر از ما ، بساط ساز شان را پهن کرده بودند ، به مجردی که آواز وی بلند شد ، تا بیتی را بسراید ؛ رفیق میرویس که وی را می شناخت ، با صدای بلند گفت : "

ای خادی کی است که آواز خوده می کشه " بعد از شنیدن صدای میرویس [ خواننده ای که در وصف کمال و جمال یک تن از جاسوسان شناخته شده روس و قاتل مردم به خصوص قاتل ملیت زحمتکش و نجیب هزاره ، یعنی " احمد شاه مسعود کج کلاه " هرازگاهی می سراید ] با رفقاییش یکجا ، ساز و برگ پهن شده شانرا با شتاب جمع کرده از آن ناحیه دور شدند .

در اوایل ورود ما در تورنتو ، به خاطر اشتراک در محفل نامزدی یکی از خویشاوندان باید به مرکز کانادا ( اتاوا ) می رفتیم . رفیق میرویس هم با ما بود . بعد از پایان مراسم نامزدی ... دوست ما ( غ ) میرویس را مخاطب قرار داده گفت : " حالا که بعد از طی ۵۰۰ کیلومتر به شهر اتاوا آمدم چه می شود که شهر بزرگ و دیدنی مونتریا را به توخی صاحب نشان بدیم . قرار بر این شد ، قبل از رفتن به جانب آن شهر بزرگ ، من از رهبر ساوو ، که یک هفته بعد از ورود ما به تورنتوی کانادا، ایشان به دیدن ما به تورنتو آمد و بعد از یک شب توقف ؛ من و رحیمه را به محل اقامتش در اتاوا برد و حالا که من به اتاوا آمده ام ، می بایست از ایشان دیدن می نمودم . رفیق میرویس محمودی از من خواست تا وی را هم با خود برده با بزرگ فامیل شان معرفی نمایم ؛ رهبر ساوو تا آن روز میرویس محمودی را از نزدیک ندیده بود . بعد از بازدید از رهبر ساوو و معرفی رفیق میرویس به ایشان به محل قبلی برگشتیم و با آن دوست ( غ ) به صوب آن شهر بزرگ و دیدنی ( مونتریا ) حرکت نمودیم . بعد از یک ساعت به آن شهر رسیدیم . یکی دو جای دیدنی آن شهر را دیدیم . رفیق میرویس و خویشاوندش آقای ( غ ) از من خواستند در صورتی که مخالفتی نداشته باشم با آن دو به خانه رفیق شان ( ح ) که از اعضای به اصطلاح «حزب م . ل . م افغانستان» است – هم اکنون " شورشی " رفته ، وی را هم دیده ، بعداً به طرف تورنتو حرکت نمائیم . در جواب رفیق گفتم : " تا بازگشت تان در یک رستوران نشسته منتظر شما می مانم ، زمانی که آمدید ، به طرف تورنتو حرکت خواهیم کرد " . آن دو به نظر شان پافشاری نموده علاوه کردند که رفیق شان ( ح ) ، اگر بداند که شما به خانه اش نیامدید و ترجیح دادید در رستوران منتظر ما بمانید ، سبب ناراحتی وی خواهد شد . سرانجام خواست این رفیق مهربان و پولادین اراده را پذیرفته هر سه تن به جانب مقصد روان شدیم . بعد از این که میرویس این قلم را به رفیقش ( ح ) معرفی نمود ، میزبان با شور و شعف و مهربانی زیاد از مهمانان به خصوص از اینجانب پذیرائی و مهمان نوازی خاطره بر انگیزی نمود . بعد از مدتی صحبت از جا بر خاسته می خواستیم از میزبان تشکر نموده خانه اش را به مقصد تورنتو ترک بگوئیم . میزبان اصرار زیاد نمود که شب را در خانه اش بمانیم و استدلال کرد : « چون شام شده ، پیمودن ۶۵۰ کیلومتر در شب خالی از خطر ترافیکی نمی باشد ، باید شب را در اینجا بگذرانید ، فردا بخش های دیدنی شهر را برای تان نشان خواهیم داد ، آنگاه با خیال راحت می توانید به جانب تورنتو حرکت نمائید » .

به هر رو ، تصمیم گرفتیم شب را در خانه آن عضو به اصطلاح "حزب م . ل . م افغانستان" به سر ببریم . میزبان مهربان با خوشروئی از جمله دو اتاقی که در اختیار داشت ، یک اتاق آن را که یک پایه چپرکت خواب با مبل و فرنیچر مجلل و کمپیوتر و پرنتر ( به گفته میزبان از رفقای ایرانی اش بود ) در آن دیده می شد ، تنها در اختیار من قرار داد . از این که کمپیوتر در آن اتاق بود از خوابیدن در آن خود داری نمودم . میزبان با صمیمیت

آمیخته با احترام نظرم را نپذیرفت و اتاق را در اختیارم قرار داد. در اتاقی دومی، خودش و دو مهمانش شب را سپری نمودند. میزبان، مهمان نوازی رفیقانه و خاطره برانگیزی از ما نمود و از آن تاریخ (اکتوبر یا نومبر ۱۹۹۵) تا همین اواخر نشرات حزبش و بعد از جدا شدن رفیقش ( "شورش" گوهر فروخته )، از به اصطلاح ( "حزب کمونیست م ل م افغانستان" ) تمام نوشته های نشر شده وی را به آدرس این قلم و بعد ها که ما نقل مکان نمودیم، مطابق توصیه این قلم به آدرس رفیق ما بشیر نبی (تا همین اواخر) می فرستاد.

در صحبت های بعدی دریافتم که میرویس از "کار و بار" با به اصطلاح «حزب م ل م افغانستان» واز ناخدا و معاون شورشی "سکاندار کشتی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان!!" با هیجان و غروری آمیخته با مبالغه یاد آوری می کند و از این که هوادار فعال آن در کانادا است و متواتر به آن حزب کمک پولی می نماید، به سان یک روشنفکر خرده بورژوا به خود می بالد.

در اوایل آشنائی با وی، فکر می کردم کدام کمکی در کار نیست، میرویس بی جهت از کمک به حزبش دم می زند. بعد ها، یک روز پاکتی را باز کرد. نامه ای را از جوف آن بیرون کشید. بعد از مطالعه نامه رسیده به فکر فرو رفت. گفتم رفیق میرویس چه گپ شده؟ خیرت است. چرا گرفته شدی؟ سرش را با تأسف زیاد تکان داده گفت: "بگیرید خودتان ببینید که نویسنده چه نوشته است [این جوان آنقدر مؤدب و با تربیه است که خلاف نظرم (در امتداد ۱۸ - ۱۹ سال گذشته) باز هم صیغه جمع را برای من و سایر افراد بزرگتر از سن و سال خودش به کار می بندد، در حالی که با دشمنان طبقه کارگر، با دشمنان رهبران شهید جنبش انقلابی کشور به زبان خودشان با آنان حرف می زند]. نامه را گرفته همان بخش آن را مطالعه نمودم:

نویسنده در همان قسمت کاغذ نوشته بود:

«پولی که به سیل زدگان بدخشان ارسال کردی این درست نبود "چراغی که در خانه بسوزد مسجد را صبر

است". چرا آنهمه پول را برای ما ارسال نکردی».

نامه را مسترد نموده از میرویس پرسیدم: این نفر در کجا زندگی می کند؟

میرویس باناراحتی گفت: در پاکستان می باشد.

بار دوم پرسیدم: این شخص خیلی نادار و ناچار و "روی د روز" است! در شرایط ضیق مالی به سر می

برد؟

رفیق با تأثر اظهار داشت: "نه، به هیچ وجه".

پرسیدم: برای این شخص، بی خانگی، بی نانی، بی دوائی و.... سیل زدگان بدخشان که در میان آنها اطفال، زنان پیر و مردان مسن و از پا افتاده و مریض وجود دارد؛ هیچ گونه اهمیتی ندارد که مانع ارسال پول به آن بیچارگان درمانده که مقهور طبیعت شده اند؛ می باشد. این کمال بی احساسی و نهایت بی مسؤولیتی یک انسان طماع را می رساند که در حرف ادعای کلان و در عمل پروای سیل زدگان و مصیبت دیدگان یک فاجعه انسانی را در کشورش نداشته باشد و به روشن شدن "چراغ" آن درماندگان فلک زده اهمیتی قایل نباشد. این

رفیقت چه قسم آدم حریص و پول دوست است که تا این حد به خود و منافع گروهی خود می اندیشد . یک کمونیست چی که ؛ حتا یک لیبرال هم بوده نمی تواند .

میرویس که از چنین خواهشی بسیار ناراحت به نظر می رسید گفت :

" وقتش که رسید وی را برایتان معرفی خواهم کرد "

بعد ها ، طی صحبت های مکرر به یک سلسله سوالات رفیق میر ویس در زمینه راه اندازی شتابان چنین تشکلی ( که علاوه بر مقاصد مشخص ، راه های دستیابی و ثروت اندوزی را - با شگرد های هرچه سریعتر و وعده های میان خالی "جنگ خلق" - جست وجو می نمود که سر انجام به هدف غائی اش نایل آمد و به ثروت های هنگفت دست یافت [ مگر کم لطفی نموده وی را لایق خوان نعمتش ندانسته ظرف چرم و چکل و اضافات ریخته شده داخل بیبرل کثافات را پیش روی حریف فرومایه و شرف باخته شورشی اش ، که در فلوته بازی ، کرنش و ستایش ، ریاکاری و دسیسه سازی و توطئه گری و بی پرنسیپی همنا ندارد ؛ قرار داد و اجازه نداد به سفره رنگینش دستی تکی دراز نماید که از همین سبب واکنش های وی را به ضد وی و « حزبش " همه شاهد بودیم ] بحث هائی را در رابطه با کار و پیکار، ایثار و فداکاری ، تقوا و بلند نظری بلشویک ها در انقلاب کبیر اکتوبر ۱۹۱۷ و همین طور در انقلاب بزرگ چین ۱۹۴۹ باز نمودم و توجه جدی وی را در زمینه شناخت بهتر از ترکیب و چگونگی ساختار پوششی ادعا گران پول پرست آن تشکل خواهان شدم . در واقعیت امر زمینه تجدید نظر و بازنگری رفیق میرویس را با چنین عنصر گوهرشکسته استخباراتی ؛ این قلم که همیشه خار چشم جاسوسان علنی نیمه علنی - مثل شورشی - و تا کنون مخفی مانده - همانند آهن پاره موریانه خورده - بوده است) فراهم کرده وی را با شیوه نگرش دیالکتیکی در رابطه با شناخت پدیده ها و به طور اخص شناخت همین پهلوان سردیگ آشغال ( « حزب ... » ) آشنا ساخت .

رفیق میرویس در راستای مبارزه و کار با به اصطلاح "حزب کمونیست م . ل . م افغانستان" از فعالیت های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ( "راوا" ) که واقعاً در همان سالها در برابر ارتجاع حاکم طالبان فعالیت چشمگیر و قابل ستایش داشتند ، غافل نبود . شماره های " پیام زن" ارگان نشراتی آن سازمان را که به کمک پولی رفیق گرانقدر بشیر نبی در تورنتو و سایر شهر های کانادا پخش می شد ؛ با دقت مورد مطالعه قرار می داد . زمانی که نماینده بسیار با شهامت و مبارز " راوا " ( ترینا - این دختر با فهم و سخنور که در حیطة نفوذ آدمکشان وحشی طالبان ( در کابل و سایر شهرها ) مخفیانه مبارزه می کرد [\*] [\*] چنانچه در یک جلسه با حضور داشت اینجانب و رفیق میرویس محمودی با رئیس انجمن قلم کانادا داکتر رضا براهنی ، موصوف هنگام تماشای ویدئو کلیپ تقسیم مواد امدادی - در حالی که طالبان چهار چشمه مردم و تقسیم کنندگان مواد امدادی راوا را زیر نظر داشتند ، ترینا و یارانش با خونسردی به توزیع مواد مورد ضرورت مردم مشغول بودند که دیدن چنین صحنه ای موجب حیرت داکتر رضا براهنی شده با تحسین از نماینده راوا ، از وی خواست که از هیچ گونه مساعدت معنوی در زمینه امنیت وی دریغ نخواهند کرد . آقای داکتر براهنی یک کتاب خود را تحت عنوان " چرا من دیگر شاعر نیمائی نیستم " به وی اهداء نمود . [ وارد شهر تورنتو شد ؛ مدت دو هفته و یا بیشتر به خانه ما

اقامت اختیار نمود. رفیق میرویس و (ج) صاحب از کادرهای برجسته و زندان دیده‌ساما مقیم شهر (... ) و یکی دو نماینده نشرات شهر تورنتو مثل خانم طاهری از نشریه قاره ای "شهروند" برای بازدید و مصاحبه با وی به منزل ما آمدند. رفیق میرویس که پیش از آمدن ترینا به "راوا" ی شهید مینا علاقه مند شده بود، طی صحبت هائی با ترینا به کار مبارزاتی "راوا" علاقه مندتر گردید و داوطلبانه حاضر شد تا محفل مصاحبه ترینا را با نماینده های حزب کمونیست (م ل م - ایران) هر یک خانم ناهید و رفیق (ک) و یک تن از افغان های تازه رسیده به کانادا، رفیق بشیر نبی، (ج) صاحب، ع محمودی و تعدادی از علاقه مندان "راوا" در منزل شخصی خود برگزار نماید، که آن محفل تا پاری از شب ادامه یافت.

رفیق میرویس و خانم محترم (تحت نظر این قلم) مسئولیت نقل و انتقال ترینا را تازمانی که در تورنتو اقامت داشت، به عهده گرفتند. این زوج شریف از هیچ گونه کمک و مساعدت (جمع آوری اعانه برای "راوا" به شمول مساعدت پولی خودش) به وی دریغ نکردند.

رفیق میرویس باری گفت: "توخی صاحب یک تن از اعضای کمیته مرکزی «حزب کمونیست م. ل. م افغانستان» در تورنتو آمده می خواهد به خانه ما بیاید و با من صحبت نماید. اگر شما و رحیمه جان هم در خانه ما حضور داشته باشید، تا با وی صحبت نمائید، چه بهتر. می خواهم نظرتان را در مورد نماینده حزب که هیچگونه شناختی از ایشان ندارم، بفهمم."

در روز معینه، درست سر ساعت (بنابر گفته رفیق میرویس) "عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست م. ل. م افغانستان" به خانه اش تشریف آورد. قرار بر این شد که رفیق میرویس مستقیماً مهمانش را به منزل دوم برده، ببیند چه صحبت های دارد. رحیمه، خانم میرویس جان و من در سالونی که در منزل اول موقعیت داشت، نشسته بودیم. مدتی سپری شد. صحبت های رفیق ما میرویس با مهمان گرامی اش به پایان رسید. میرویس مهمانش را به سالون دعوت کرد. از فاصله ۶ متری متوجه مردی شدم که ریشی به رنگ ماش و برنجش در زیر نور پر رنگ چراغ دهللیز درخشید. با دقت بیشتر در یافتیم که مهمان گرامی با "معلم صاحب باقی جان" زندانی سال ۱۳۵۹ اتاق رو به روی "اتاق محصلین" منزل دوم "بلاک ۲" زندان پلچرخ شباخت به هم می رساند. وی هم - همین که پیشتر آمد - من را شناخت.

مأمور صاحب باقی (که در زندان وی" را معلم صاحب باقی" می گفتند) باز هم پیشتر آمده هر دو بعد از بیست سال با هم جور بخیری و مانده نباشی کردیم. مأمور صاحب باقی را در راه دهللیز زندان هراز گاهی می دیدم. وی در حالی که "قرآن کریم" پوش دارش را به زیر بغل داشت و یا آفتابه پلاستیکی اش را گرفته مانند سایر زندانیان به جانب تشناب در حرکت می بود، در هنگام آمد و شد باهم سلام و علیک می کردیم. مأمور صاحب باقی جان پنج وقت نمازش را در زندان قضا نمی کرد. شماری از اعضای زندانی شده سازمان های چپ انقلابی می گفتند "مأمور صاحب در بحث هایش رفیق مائو تسه دون را به نقد می کشد". مأمور صاحب که حدود دو سال حبس شده بود، زمانی که تخفیف شامل حبس زندانیان شد؛ وی نیز از آن مستفید شده از زندان رها

گردید . وقتی که از کشور برآمد ، وارد شهر پشاور پاکستان گردید و با رهبر ساوو وارد مذاکره شده املا را بنیانگذاری نمودند . بعد از مدتی ایشان از "املا" جدا شده مائو تسه دون اندیشه را پذیرفت و املائی مائو تسه اندیشه را به دست نشر سپرد . بعداً به "مائوئیزم" روی آورد [ "مائوئیزم" ی که سنگ باور آن را دو تن از موریانه خورده های استخباراتی توظیف شده - به خاطر فحش گفتن به رهبران سترگ و کمونیست های اسطوره ساز جنبش و اتهام بستن به انقلابی های راستین و اصیل کشور - به سینه پرکینه شان می زنند ، تا عوام الناس را باورمند به این سازند که جاسوسان کار کشته و کان "غیرت" و "شهامت" نیستند ؛ بلکه انقلابی واقعی و " صدر " های این زمان اند ] که به عضویت کمیته مرکزی به اصطلاح " حزب کمونیست م ل م افغانستان " پذیرفته شد . در اخیر به تورنتو آمد و بار دیگر به نماز خواندن و مسجد رفتن روی آورده است !

به هر رو، تا جایی که به خاطر دارم رفیق میرویس فشرده صحبتش با مأمور صاحب باقی جان را چنین بیان کرد :

« سه اصل ذیل را در مذاکره با ایشان | نماینده حزب | مطرح نمودم :

۱- من به شدت مخالف کارد برد و اژه افتراق برانگیز ( " افغانستانی " ) در نوشته های حزب هستم . به مأمور صاحب جداً گفتم بعد از این نباید چنین کلمه افتراق بر انگیز و ضد وحدت ملی ( " افغانستانی " ) در نشرات حزب به کار برده شود .

۲- در بخشی از نشرات حزب نوشته شده که ما باید با آن خلقی ها و پرچمی هائی که مرتکب جرم و جنایت نشده اند یکجا شده علیه طالبان مبارزه کنیم . با چنین برداشت و طرح سازشکارانه و ضد انقلابی ابداً موافق نبوده و در هیچ شرایطی مورد تأیید نیست .

۳- طی نوشته ای به رهبر حزب نوشتم که در نشرات تان ؛ حتا یک سطر هم به زبان پشتو دیده نمی شود ! این چه معنی می دهد ، جز شنوونیزم میان خالی و تعصب نژادی و پشتون ستیزی [ هم اکنون چنین ضدیت ضد انقلابی و ناشریفانه و افتراق بر انگیز توسط یک دلک و وابسته و فلوته باز فرومایه و "گوهر باخته" بار بار نشخوار می شود ] .

شیوه صحبت مأمور صاحب باقی با من خیلی دوستانه و لحن و آهنگ کلامش مهر آفرین بود . به هر صورت دوام صحبت با مأمور صاحب را ( به خاطر کارش با حزب ک م ل م افغانستان ) بی ثمر دانسته ؛ خاتمه یافته وانمود کردم . از آن روز به بعد نه وی را دیدم و نه با ایشان کدام تماسی برقرار کردم .»

از آنجائی که رفیق میرویس طی سالها ( همچنان قبل از آمدن ما به کانادا ) در میتنگ ها و تظاهرات ضد رژیم خمینی جلاد که از جانب طیف چپ ایران برگزار می گردید ، فعالانه اشتراک می ورزید . به خاطر بار- باعظمت - نام پر افتخار فامیلی و مبارزاتش علیه جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم در محراق توجه توده ئی ها و اکثریتی ها ؛ به خصوص سازمان جاسوسی ایران ( واواک ) قرار داشت . به همین سبب دو بار توانست

با هوشیاری خود و به مشوره و کمک مستقیم این جانب طرح پروژه خطرناک ترور خود را (شجاعانه) پیش از وقوع آن خنثی نماید .

بلی دوستان گرامی ، این بود فشرده ای از چگونگی آشنائی و رفاقت رزمنده من با رفیق عزیز میرویس ودان محمودی که چون تیغ تابناک و برنده در برابر ارتجاع مذهبی و امپریالیزم و قلم به دستان اجیر شده آنها ، همواره درخشیده و عرصه را بر آنها تنگ و تنگتر ساخته است . در راستای مبارزه اش هیچ نشان ثروت اندوزی و پول پرستی ، هیچ غبار جبن و ترس و درجاذگی و واپس نگری ، هیچ زنگار مماشات و کرنش و تسلیم طلبی در برابر امپریالیزم و ارتجاع سیاه ، ایادی و جواسیس رنگارنگ و قلم به دستان اجیر شده شان ؛ از وی دیده نشده است .

میرویس ودان محمودی با هر شیوه ای که دشمنان مردم و آنانی که زیر غشای "ایزم" های گویا " انقلابی" خود شان را پنهان ساخته و در قالب به اصطلاح "انتقاد" بر رهبران سترگ زحمتکشان افغانستان می تازند و به آنان داو و دشنام می دهند ، وارد کار زار مبارزاتی شده ، با همان شیوه و با همان شگرد دشمنان توظیف شده ، شخصیت به اصطلاح " انقلابی " آنان را بیرحمانه بر زمین زده ، میخکوب نمود و نعل به ظاهر "انقلابی" متعفن شان را به آتش کشیده تا از گند و بوی آن مشام توده های زحمتکش و فرزندان برومند و صدیق و مبارز شان اذیت نشود . که این دستاوردیست بس با اهمیت .

این سیه رویان بی حرمت باید بدانند و آگاه باشند که در برابر نیروی های راستین انقلابی افغانستان و در پیشا پیش آنان جوانان پولادین اراده "سازمان انقلابی افغانستان" [ که میدان نبرد افغانستان را ترک نکردند و در پهلوی مردم به خون غلتیده و در آتش فرو برده شده شان پا بر جا و استوار ایستاده اند و علیه اژدهای هزار دهان امپریالیزم و سگ های زنجیری اش بی باکانه می رزمند ] ؛ امپریالیزم و ارتجاع نه مستقیماً؛ بلکه در قالب اشخاص مانند این دلقکان قرار گرفته به این نیرو ها می تازند . اینها باید بدانند و آگاه باشند که از مدت ها پیش شناخته شده ، آماج پیکان زهر آگین نیرو های انقلابی قرار گرفته اند و این مبارزه بی امان و بی رحمانه شان تا پخته پرانک کردن پخته های شخصیت استخباراتی و اطلاعاتی آنان ادامه یافته، از کار کوبیدن بی امان اینان دست بردار نخواهند شد .

افشای کامل هویت استخباراتی هر چه نابکار و سیه گردارو بد اندیش و فعال و غیر فعال و مخفی و پوششی و نفوذی و شیر غلت زدگان ، مثل دو تن مکار و ایفاکننده نقش "مائویست" بدکردار ( ، نمی تواند که توسط رزمندگان واقعی راه آزادی مردم از اسارت استعمار و امپریالیزم ادامه نیابد . آخر دستور بی رحمانه روزگار تار و شرایط خونبار کشور اشغال شده ما توسط امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکای بین المللی .... اش همین است که چون یوگون با امیدواری ، برده باری ، شکیبائی و اراده شکست ناپذیر کار افشای دو فضله آهن ملمع شده به رنگ سرخ " مائویزم " و امثال شان را طور ضمنی در پهلوی کار و پیکار اصلی و اساسی [ که همانا مبارزه علیه استعمار، استعمار، امپریالیزم و ارتجاع و اشغال کشور و سایر نوکران قلاده به گردن آنان می باشد

[ پیروزمندانه به سر برسانیم ! تاریخ ۱۶ - جون ۲۰۱۳